

بررسی قاعده منع محاکمه مجدد در فقه حنفی و امامیه و حقوق ایران و افغانستان

محمدسرور جوادی^۱

چکیده

این پژوهش به بررسی قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد (Non bis in idem) می‌پردازد که بر اساس عرف بین‌المللی و مبانی حقوق بشری شکل گرفته و هدف آن جلوگیری از تعقیب، محاکمه یا مجازات مضاعف فردی است که قبلاً به طور قطعی محاکمه و مجازات شده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای (شامل اسناد بین‌المللی، متون فقهی و قوانین داخلی) انجام شده است. این قاعده در اسناد مهم بین‌المللی نظیر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، اساسنامه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی نورنبرگ، رواندا و یوگسلاوی سابق و اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. با این وجود، رویکرد دولت‌ها در اجرای این قاعده یکسان نیست. نظام‌های حقوقی ایران و افغانستان، به استناد مخالفت احتمالی آن با موازین شرعی، عمدتاً پذیرش آن را به جرائم تعزیری محدود نموده‌اند. در محافل علمی و فقهی، دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه وجود دارد؛ برخی اندیشمندان پذیرش این قاعده را حتی در جرائم مستوجب حد نیز فاقد اشکال شرعی می‌دانند، در حالی که دیگران با این گستره‌پذیری مخالف‌اند. پژوهش نشان می‌دهد که علی‌رغم پذیرش قاعده منع محاکمه مجدد در اسناد بین‌المللی، چالش تطبیق آن با موازین شرعی (به ویژه در جرائم حدی) موجب اختلاف در رویه و دکترین حقوقی در کشورهای ایران و افغانستان شده است. بررسی آرای موافقان و مخالفان این قاعده در حوزه فقه و حقوق، محور اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد.

واژگان کلیدی: قاعده منع محاکمه مجدد، عرف بین‌المللی، فقه امامیه، حقوق کیفری ایران، حقوق کیفری افغانستان، جرائم حدی، جرائم تعزیری، موازین شرعی.

مقدمه

حقوق کیفری در سطوح داخلی و بین‌المللی، تأمین عدالت را از طریق تعقیب، محاکمه و مجازات مرتکبان جرائم دنبال می‌کند. با این حال، محاکمه و مجازات مکرر فرد برای یک عمل مجرمانه واحد، خود نقض

۱. لیسانس معارف اسلامی savarj awdi@gmail.com

عدالت تلقی شده و اصول دادرسی عادلانه را مخدوش می‌سازد. دولت‌ها به منظور تحقق حاکمیت ملی و استقرار عدالت در قلمرو خویش، خود را صالح به تعقیب و مجازات مجرمان می‌دانند. بر این اساس، بر مبنای صلاحیت شخصی، حق رسیدگی به جرائم اتباع خود در خارج از قلمرو ملی را ادعا نموده و از سوی دیگر، کشور محل وقوع جرم نیز بر اساس صلاحیت سرزمینی، خود را صالح به رسیدگی می‌داند. این تعدد صلاحیت‌ها - که ممکن است شامل صلاحیت‌های دیگری چون صلاحیت جهانی یا ذاتی نیز باشد - می‌تواند منجر به تعقیب، محاکمه و مجازات مضاعف فرد شود.

این امر با هدف غایی دادرسی عادلانه که اقتضا دارد هر فرد برای یک جرم واحد فقط یک بار مجازات شود و اصل اعتبار امر مختومه رعایت گردد، در تعارض است و همزمان حقوق متهم، جامعه و اهداف عدالت کیفری را تضعیف می‌نماید. در پاسخ به این چالش، اسناد بین‌المللی سازوکارهایی را طراحی کرده‌اند تا از یک سو هیچ مجرمی بدون مجازات نماند و از سوی دیگر هیچ فردی برای یک جرم واحد بیش از یک بار تعقیب، محاکمه یا مجازات نشود. این ضرورت در حقوق کیفری بین‌المللی به شکل‌گیری قاعده منع محاکمه مجدد انجامیده است.

هرچند موضوع این قاعده (تعقیب و مجازات مجدد) در سطح داخلی کشورها نیز قابل تصور است، اما به دلیل یکپارچگی قواعد کیفری داخلی، عملاً محقق نمی‌شود. از این رو، مباحثات علمی حول این قاعده عمدتاً بر کاربرد آن در سطح بین‌المللی و به‌ویژه در جرائم تحت صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی متمرکز بوده و موافقان و مخالفان، دیدگاه‌های خود را در این چارچوب ارائه نموده‌اند. در حقوق جزای بین‌الملل، قاعده منع محاکمه مجدد با هدف تحقق دو غایت مجازات مرتکبان و پیشگیری از مجازات مضاعف و نیز جلوگیری از بی‌عدالتی وضع و اجرا شده است. پس از تصویب این قاعده در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، رویکرد کشورها در پذیرش آن ناهمگون بوده است: برخی آن را پذیرفته‌اند، برخی با استناد به مغایرت آن با استقلال حاکمیتی رد کرده‌اند و برخی دیگر در مرحله بررسی هستند.

پیش از پرداختن به تحلیل خود قاعده و امکان تعارض آن با حقوق داخلی ایران و افغانستان و آموزه‌های فقه امامیه، ضروری است مفاهیم پایه‌ای «قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد» و «مجازات مجدد» (که موضوع منع این قاعده است) به روشنی تبیین گردد.

تعریف و پیشینه قاعده در عرف بین‌الملل

مجازات مجدد (Double Jeopardy) یا «مجازات مضاعف» به تعقیب و مجازات دوباره فرد پس از صدور حکم قطعی توسط دادگاه صالح و تحمل مجازات برای همان جرم در محلی دیگر اطلاق می‌شود؛ بدون آن‌که

به محکومیت قبلی یا معافیت‌های قانونی توجهی شود (توجهی و قربانی قلجلو، ۱۳۹۰: ۱۴۷). به دلیل ماهیت ناعادلانه این رویه، محاکم کیفری بین‌المللی دو قاعده «منع محاکمه مجدد» و «منع مجازات مجدد» را پذیرفته‌اند که مجموعاً تحت عنوان «قاعده منع محاکمه مجدد» شناخته می‌شوند. رابطه این دو قاعده از لحاظ منطقی عموم و خصوص مطلق است؛ بدین معنا که منع محاکمه مجدد لزوماً شامل منع مجازات مجدد نمی‌شود، اما عکس آن صادق است. قاعده منع محاکمه مجدد در اساسنامه دیوان‌های کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و رواندا با عبارت لاتین «non bis in idem» و در اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) با عبارت «ne bis in idem» ذکر شده است. در متون عربی نیز از آن با عنوان «عدم جواز المحاکمه عن الجرمه ذاتها مرتین» یاد می‌شود. تعریف فشرده آن «منع محاکمه دوباره برای یک جرم واحد» است (حبیب‌زاده و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۸) و تعریف کاربردی‌تر آن «جلوگیری از تعقیب، محاکمه و مجازات متهم در دادگاه‌های مختلف کشورها به دلیل رفتار مجرمانه واحد» می‌باشد (توجهی و قربانی قلجلو، پیشین: ۱۴۲). بر این اساس، اگر فردی به دلیل عمل مجرمانه‌ای در دادگاه صالح (در هر کشوری) تعقیب، محاکمه و مجازات شود، قابل پیگرد مجدد برای همان جرم نخواهد بود. به عبارت دیگر، «هیچ‌کس را نمی‌توان برای ارتکاب جرم واحدی دوبار محاکمه و مجازات کرد» (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۸: ۴۷). شمول این قاعده اعم از محاکمه کامل یا جزئی است که در برخی قوانین داخلی به آن تصریح شده است. برای تحقق این قاعده، سه رکن اساسی لازم است: نخست وحدت موضوع (یکسان بودن رفتار مجرمانه)، دوم وحدت سبب (تحقق اهداف مجازات مانند اصلاح مجرم یا اعاده نظم اجتماعی) و سوم وحدت اصحاب دعوا (ثبات طرفین دعوا شامل دادسرا به نمایندگی جامعه و متهم) (میرخلیلی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۹۳).

پس از جنگ جهانی دوم، دادگاه نورنبرگ (۱۹۴۵) در ماده ۱۱ اساسنامه اش منع تعقیب مجدد افراد به جرم عضویت در گروه‌های مجرمانه را پیش‌بینی کرد (میرخلیلی و دیگران، همان: ۱۹۴؛ حبیب‌زاده و دیگران، پیشین: ۵۱). دادگاه یوگسلاوی سابق در ماده ۱۰ اساسنامه (میرخلیلی و دیگران، پیشین: ۱۹۴) و دادگاه رواندا (تأسیس ۱۹۹۴) در ماده ۹ اساسنامه (حبیب‌زاده و دیگران، پیشین: ۵۳) این قاعده را پذیرفتند. در دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) (لازم الاجرا ۲۰۰۲)، ماده ۲۰ اساسنامه به طور تفصیلی به منع محاکمه مجدد پرداخته است که عبارت‌اند از بند ۱: منع تعقیب در (ICC) پس از محاکمه در همین دادگاه. بند ۲: منع تعقیب در دادگاه‌های ملی پس از محاکمه در (ICC). بند ۳: منع تعقیب در (ICC) پس از محاکمه در دادگاه ملی، مگر در دو استثنا: ۱. حکم ملی با هدف مصون‌سازی متهم از مسئولیت کیفری صادر شده باشد. ۲. دادرسی ملی غیرمستقل، غیربی‌طرفانه یا مغایر با اجرای عدالت بوده باشد (میرخلیلی و دیگران، پیشین: ۱۹۵؛ محمد نسل، ۱۳۸۵: ۳۰؛ رابرت کرایر و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۶۰).

در اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC)، صلاحیت اصلی با دادگاه‌های داخلی است و رسیدگی دیوان جنبه تکمیلی دارد. این اصل به معنای تقدم رسیدگی محاکم ملی است، نه تقدم صلاحیت آن‌ها (آل حبیب، ۱۳۷۸: ۸۵). بنابراین، پرونده‌ای که قبلاً در محاکم داخلی تحت تعقیب و تحقیق قرار گرفته باشد، در دیوان قابل پذیرش نیست. این رویکرد برخلاف دادگاه یوگسلاوی سابق (ICTY) بود که صلاحیت اصلی را به دادگاه بین‌المللی می‌داد و تغییر آن ناشی از نگرانی کشورها نسبت به حفظ حاکمیت دادگاه‌های داخلی بود (میرمحمدصادقی، پیشین: ۴۵).

استثنائات قاعده منع محاکمه مجدد در (ICC)، رسیدگی صوری/غیرمنصفانه است. اگر رسیدگی ملی غیرواقعی، غیرمستقل یا غیربی‌طرفانه باشد، دیوان می‌تواند رسیدگی مجدد کند (پوربافرانی، ۱۳۹۲: ۷۶).

هم چنین شخصی که مشمول عفو شده باشد، ممکن است در دادگاه دیگر (از جمله دیوان) قابل محاکمه مجدد باشد (بر اساس اجماع دولت‌های عضو). تفاوت با نورنبرگ: اساسنامه نورنبرگ دارای منع مطلق تعقیب مجدد بود، در حالی که (ICC) استثنائات فوق را می‌پذیرد (حبیب‌زاده و دیگران، پیشین: ۶۳). نکته اساسی آن است که اصل منع محاکمه مجدد یک قاعده آیین دادرسی است، نه مبنایی برای معافیت از مسئولیت کیفری (کریانگ ساگ‌کیتی چایساری، ۱۳۸۳: ۵۴۰). از این رو در اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی (ICC) این اصل در فصل دوم (صلاحیت و قابلیت پذیرش) آمده است، نه در فصل سوم (عوامل رافع مسئولیت کیفری) (کریانگ ساگ‌کیتی چایساری، همان: ۳۴۴).

با وجود شباهت این قاعده به «اعتبار امر مختومه» (رضوی‌فرد، ۱۳۹۲: ۱۰۴) و ماهیت عادلانه آن، پذیرش جهانی آن یکسان نیست. برخی کشورها آن را در سطح فراتقنینی (قانون اساسی) مانند ایالات متحده آمریکا، آلمان و کانادا (حبیب‌زاده و دیگران، پیشین: ۴۸) و برخی دیگر مانند فرانسه، سوریه و لبنان در قوانین عادی گنجانده‌اند (پوربافرانی، پیشین: ۷۶).

جایگاه قاعده در فقه امامیه

بحث از قاعده منع محاکمه مجدد در متون فقهی قدیم امامیه به صورت مستقل و مفصل طرح نشده است، لکن اشارات و مؤیداتی در لابلای مباحث فقهی قابل استنباط می‌باشد. بررسی این موضوع در فتاوی فقهای متأخر به صورت پررنگ‌تر دنبال شده است. این گفتار درصدد است تا با مرور دیدگاه‌های فقهای متقدم و سپس معاصر، میزان همراهی ادله و نصوص فقهی با این قاعده را مورد واکاوی قرار دهد.

این قاعده از دو منظر شکلی (آیین دادرسی) و ماهوی (حقوقی) قابل بررسی است. از منظر شکلی، بحث بر سر اعتبار احکام محاکم خارجی (حتی در میان دولت‌های اسلامی) و صلاحیت قضات آن‌ها است. پرسش محوری این است که آیا حکم صادره از دادگاهی خارجی در قلمرو کشور دیگر معتبر است و مجازات اجرا شده بر اساس آن، مانع محاکمه مجدد می‌شود؟

از منظر ماهوی، بحث به حقوق ماهوی و مشروعیت مجازات‌ها بازمی‌گردد. پرسش این است که آیا مجازات تعیین شده در یک سیستم قضایی غیرشرعی یا متفاوت (مانند مجازات حبس برای قتل عمد به جای اعدام) می‌تواند مجازات شرعی را ساقط کند یا خیر؟ و در صورت عدم کفایت، دلیل آن چیست؟. فقهای امامیه این مسائل را هم در مبانی استدلالی و هم در فتاوی عملی مورد توجه قرار داده‌اند. در ادامه، مبانی فقهی استنباط شده از آثار آنان نقل و بررسی می‌گردد.

شیخ طوسی به عنوان نخستین فقیه برجسته شیعی، این مسئله را در دو اثر خود با دو رویکرد متفاوت بررسی کرده است. او در کتاب «خلاف» دیدگاه سلبی دارد و با استناد به اجماع امامیه، هرگونه ولایت قضایی بدون نصب از سوی امام را باطل می‌داند. بنابراین، احکام صادره از سوی قاضیان منصوب از طرف بغات (شورشیان) - حتی اگر خود عادل باشند و حکمشان مطابق حق صادر شود - نافذ نیست. دلیل این امر، فقدان شرط اساسی «نصب از سوی امام» برای تحقق ولایت و قضاوت است (طوسی، ۱۴۲۵: ۳۴۲).

اما در کتاب «مبسوط» دیدگاه ایجابی با قید و شرط ارائه داده است. در این کتاب با تکیه بر سیره عملی امام علی (ع) و اصل «قاعده لاضرر»، نظریه خود را تعدیل می‌کند. ایشان استدلال می‌کند که امام علی (ع) پس از پیروزی بر اهل بغی در جنگ‌های جمل و صفین، مالیات‌ها و حدودی را که آنان جمع‌آوری و اجرا کرده بودند، مورد تأیید قرار داد و از مطالبه یا اجرای مجدد آنها خودداری نمود تا از ضرر مضاعف بر مردم جلوگیری کند (طوسی، بی تا: ۲۷۶).

بر این اساس، می‌توان استنباط کرد که از نگاه نهایی شیخ طوسی، اجرای مجازات (اعم از حدود یا تعزیرات) توسط هر دادگاهی (حتی دادگاه‌های غیرمعتبر یا خارجی) در دو صورت مانع محاکمه و مجازات مجدد خواهد بود؛ نخست صحیح بودن ماهوی مجازات که بایستی مطابق مجازات شرعی باشد و دوم تحقق ضرر که اجرای مجدد مجازات موجب ضرر بر محکوم علیه شود. این استدلال مبتنی بر امضای عملی امام معصوم (ع) و حکم ثانوی دفع ضرر است و می‌توان آن را به دادگاه‌های غیراسلامی امروزی نیز تعمیم داد.

صاحب جواهر (محمدحسن نجفی) به صورت پراکنده و در خلال مباحث مختلف به مسئله اعتبار احکام قضات غیرمعتبر پرداخته است. دیدگاه کلی وی را می‌توان مبتنی بر ابطال مطلق احکام قضات فاقد شرایط

دانست، مگر در موارد استثنایی. مبانی اصلی دیدگاه وی ابطال کلیت احکام قاضی فاقد صلاحیت (مانند معزول بودن یا فاقد شرایط بودن) است حتی اگر حکم صادره به لحاظ ماهوی صحیح باشد. تنها استثنا مواردی است که نقض حکم فایده‌ای نداشته باشد (نجفی، ۱۳۸۵: ۱۰۶). وی به شدت با دیدگاه کسانی که به استناد مصلحت، احکام قاضی غیرعادل را نافذ می‌دانند، مخالف است و برای رد آن به اصول اولیه که دلالت بر منع دارند، اطلاق ادله شرطیت (شرایط قاضی)، نص صریح و فتوای که مراجعه به قضاوت جور را حرام و مراجعه به «جبت و طاغوت» می‌داند و عدم وجود مصلحت موجه برای تغییر این حکم، که این امر از اصرار امام علی(ع) بر عدم قبول ولایت معاویه آشکار است، استناد کرده است (نجفی، همان: ۶۸، ۶۹).

ایشان امضای احکام شریح قاضی توسط امام علی(ع) را نه به معنای رضایت و قبول ولایت او، بلکه از باب مشارکت و نظارت می‌داند؛ به همین دلیل شرط کرده بود که شریح احکام را نخست به ایشان عرضه کند (نجفی، همان: ۶۹). ایمان و عدالت در نگاه او از شرایط اساسی قضاوت است و غیر مؤمن (حتی فاسق امامی) به دلیل فقدان ولایت، اصلاً اهلیت قضاوت ندارد و این امر از نصوص متواتر و ضروریات مذهب امامیه است (نجفی، همان: ۱۳). لذا از دیدگاه صاحب جواهر، مشروعیت منصب قضاوت (که به نصب از طرف امام معصوم یا نایب او وابسته است) مقدم بر صحت ماهوی حکم است. بنابراین، احکام صادره از سوی هر قاضی فاقد این مشروعیت، ذاتاً باطل و غیرنافذ هستند. این دیدگاهی سخت‌گیرانه و اصولی است که بر مشروعیت ذاتی حکم تأکید دارد، نه صرف صحت محتوایی آن.

علامه حلی در «ارشاد الاذهان» به طور کلی حکم صادره از سوی فرد فاقد شرایط قضاوت را - حتی در صورت وجود مصلحت برای تولیت او - غیرمجزی (یعنی بی‌اثر و غیرکافی) می‌داند. مقدس اردبیلی در شرح خود بر این کتاب، این مسئله را با تفصیل بیشتری بررسی می‌کند. وی به دو دیدگاه اصلی در این زمینه اشاره می‌نماید: نخست دیدگاه (قائلین به جواز بر اساس مصلحت) که بر اساس آن مصلحت می‌تواند نصب قاضی فاقد شرایط را توسط امام تجویز کند. صاحبان این نظر به تأیید امام علی(ع) نسبت به قضاوت شریح - با وجود کاستی‌های علمی و عملی او - استناد می‌کنند. دوم دیدگاه (قائلین به عدم جواز) که بر اساس آن با فقدان شرایط، خود منصب نیز منتفی می‌شود و استناد به مصلحت نیز قابل دفع است. علامه حلی این دیدگاه را پذیرفته است.

اما خود معتقد است در صورت وجود ضرورت (مانند دفع مفسده بزرگتر که جز از این راه ممکن نباشد)، نصب چنین قاضی جایز است، اما نفوذ حکم او باید محدود به همان حد ضرورت باشد. وی در تحلیل مورد قضاوت شریح، اقدام امام علی(ع) را نه از روی رضایت کامل، بلکه از باب تقیه و ضرورت و برای جلوگیری

از مفاسد بزرگتر تفسیر می‌کند و به شرط عرضه احکام به امام توسط شریح اشاره می‌نماید. در نهایت، او بر جواز نصب در صورت ضرورت تأکید می‌کند، اما در عین حال تفویض کامل اختیارات به شریح را امری روشن نمی‌داند (اردبیلی، ۱۴۱۷: ۲۲، ۲۳). در حالی که استدلال نهایی شیخ طوسی برای عدم مجازات مجدد بر حکم ثانوی (قاعده لاضرر) استوار است، دیدگاه مقدس اردبیلی بیشتر بر حکم حکومتی (مصلحت و ضرورت) به عنوان مجوزی اولیه برای نصب و تأیید محدود حکم تکیه می‌زند.

شهید اول و شهید ثانی با استناد به مقبوله عمر بن حنظله، مراجعه به حاکم جور (حاکم غیر عادل) را حتی برای احقاق حق، حرام و از گناهان کبیره می‌دانند. استدلال آنان این است که گرفتن حق از طریق حکم طاغوت، اخذ به سحت (مال حرام) محسوب می‌شود؛ چرا که خداوند از این عمل نهی کرده است (عاملی، بی تا: ۶۷) و آشتیانی نیز حرمت مراجعه به حکام جور را با ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) قابل اثبات می‌داند. اما نکته محوری در دیدگاه او بحث استثناء است. وی معتقد است در مواردی که احقاق حق شخص متوقف بر مراجعه به دادگاه حاکم جور باشد، به دلیل حاکمیت قاعده لاضرر (نهی از ضرر و ضرار) بر دیگر ادله، این عمل جایز خواهد بود. وی علاوه بر قاعده لاضرر، به نصوصی مانند روایات ابی بصیر و فضال نیز به عنوان مؤید این استثناء، استناد می‌کند (آشتیانی، ۱۳۸۳: ۹۱).

احمد خوانساری با طرح دو اشکال اساسی، شرط عدالت (به معنای ملکه راسخه) برای قاضی را به چالش می‌کشد. او معتقد است با توجه به اختلاف معنایی در مفهوم عدالت، چگونه می‌توان ادعای اجماع بر آن کرد؟ و نیز معتقد است استدلال به نهی از «رکون به ظالم» (تکیه بر ستمکار) برای رد صلاحیت قاضی غیر عادل نادرست است؛ چرا که عمل فقها به خبر فرد غیر عادل؛ اما موثق، مصداق رکون به ظالم محسوب نمی‌شود. بر این اساس، خوانساری وثاقت (اعتماد) را به جای عدالت شرط کافی برای قضاوت می‌داند (خوانساری، ۱۳۶۴: ۴).

اکثر فقهای معاصر از جمله آیت الله خویی و آیت الله خمینی، بر شرط عدالت برای قاضی تأکید دارند. آیت الله خویی با استدلال به اجماع و نهی از اطاعت ظالم، تصدی منصب قضاوت توسط فرد فاسق (گناهکار) را باطل می‌داند و مراجعه به او را حرام می‌شمارد. به باور وی، عدم صلاحیت فاسق برای امامت و شهادت، به طریق اولی او را از قضاوت محروم می‌کند (خویی، بی تا: ۱۱). این دیدگاه سستی، در تقابل با دیدگاه احمد خوانساری قرار می‌گیرد که بر وثاقت به جای عدالت پای می‌فشارد.

امام خمینی در تحریر الوسیله تصریح کرده‌اند که «بردن دعوا نزد قاضیان جور حرام است» و آنچه از طریق حکم چنین قضایی به دست آید، اعم از دین یا عین مال، حرام یا خالی از اشکال نیست؛ مگر در مواردی که

استیفای حق منحصرراً از این طریق ممکن باشد و ترک آن موجب عسر و حرج گردد (خمینی، ۱۳۸۷: ۳۷۹). ایشان همچنین در مورد نقض حکم قاضی فاقد صلاحیت معتقد است اگر برای حاکم دوم، عدم صلاحیت حاکم اول ثابت شود یا حکم او مخالف ضروریات فقه باشد، می‌تواند آن را نقض کند (خمینی، ۱۴۰۸: ۴۰۶).

مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه ایران در پاسخ به استفتایی درباره متهم ایرانی که در خارج از کشور مرتکب قتل هموطن خویش شده و مطابق قوانین آن کشور به حبس محکوم شده، این مسئله را بررسی کرده است. سپس این پرسش را مطرح کرده است که آیا با بازگشت متهم به ایران، تعقیب کیفری مجدد و درخواست قصاص از سوی اولیای دم امکان پذیر است؟ این مرکز با استناد به نظرات مراجع تقلید، پاسخ داده است که حکم صادر شده در خارج از کشور اگر بر خلاف موازین شرعی باشد (مانند جایگزینی حبس به جای قصاص در قتل عمد)، غیر نافذ و بی اثر محسوب می‌شود. بنابراین، دو حالت پیش می‌آید اگر پس از صدور حکم خارجی، بین قاتل و اولیای دم مصالحه‌ای صورت گرفته باشد، این مصالحه لازم الاجرا است و پرونده قابل پیگیری مجدد نیست. اگر مصالحه‌ای صورت نگرفته باشد، صدور حکم حبس در خارج از کشور، مانع از پیگیری قضایی توسط اولیای دم در ایران نیست و دادگاه‌های ایران مکلف به رسیدگی و صدور حکم مطابق شرع هستند. مبنای این پاسخ، نظرات مراجعی است که به شکل ذیل بیان شده‌اند: «قصاص و حد با مجازات خارجی ساقط نمی‌شوند. در تعزیرات، تصمیم با قاضی است» (بهجت). «در قصاص قابل تعقیب هستند. احکام شرع جاری می‌شود و در تعزیرات نظر حاکم شرع ملاک است» (صافی گلپایگانی). «در حقوق الناس (مانند قصاص) اگر مصالحه نشده باشد قابل پیگیری است. حدود و تعزیرات حق‌اللهی نیز قابل پیگیری هستند و حکم خارجی اعتباری ندارد» (فاضل لنکرانی). «در قصاص، با تقاضای شاکی حکم جاری می‌شود. در حدود، مجازات خارجی حد را ساقط نمی‌کند. در تعزیرات، قاضی می‌تواند مجازات قبلی را لحاظ کند» (مکارم شیرازی). «در جرایم مستوجب قصاص و حد، متهم قابل تعقیب مجدد است» (موسوی اردبیلی). «در قصاص و حد، قابل تعقیب و مجازات می‌باشد» (نوری همدانی). (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ۱۳۸۹: ۱، ۲).

اما آیت‌الله صانعی معتقد است در حق‌الناس (قصاص)، حق قصاص محفوظ است مگر اینکه مجازات خارجی ناشی از شکایت اولیای دم و رضایت آنها باشد. اگر رضایت از روی اجبار بوده، حق قصاص باقی است ولی برای جلوگیری از ضرر مضاعف، اولیای دم باید خسارات وارده به مجرم را جبران کنند و در حق‌الله، مجازات مجدد مشکل است؛ مگر اینکه قانون خاصی پیش‌بینی کرده باشد. ایشان در جنبه شکلی مسأله را تابع مقررات مصوب مجلس شورای اسلامی دانسته است. (صانعی، ۱۳۸۴: ۴۹).

از فتاوی فقها می توان نتیجه گرفت اکثر آنان در حدود، قصاص و دیات بر عدم پذیرش قاعده منع محاکمه مجدد معتقدند. در مقابل، در تعزیرات (که عمدتاً حق الله محسوب می شوند) معمولاً پذیرش این قاعده، منوط به نظر حاکم شرع یا مقررات قانونی شده است. از این رو در قانون مجازات ایران، بخش تعزیرات آن را به صورت مشروط پذیرفته اند.

جایگاه قاعده در حقوق جزای ایران

سیر این قاعده در حقوق موضوعه ایران دستخوش تغییرات بوده است. قانون مجازات عمومی ۱۳۵۲ در بند «و» ماده ۳، شرط اعمال صلاحیت شخصی را عدم محاکمه یا اجرای مجازات در محل وقوع جرم می دانست که نشان دهنده پذیرش صریح قاعده بود (میرخلیلی و دیگران، پیشین: ۱۹۸).

پس از انقلاب، مقنن در قوانین مجازات اسلامی ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ نه تنها این قاعده را مسکوت گذاشت، بلکه مواد مرتبط با آن را حذف کرد (قیانچی و صفری، ۱۳۹۲: ۱۹۶). با این حال، برخی با استناد به پیوستن ایران به «میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی» در سال ۱۳۵۴ (توجهی و قربانی قلجلو، پیشین: ۱۵۰)، تقدم قوانین بین المللی، انعقاد موافقتنامه های دوجانبه و توجه گاه و بیگاه رویه قضایی و نظرات مشورتی به این قاعده (توجهی و قربانی قلجلو، همان: ۱۵۲)، معتقدند قاعده همچنان لازم الاجرا است (میرخلیلی و دیگران، پیشین: ۲۰۰ و توجهی و قربانی قلجلو، همان: ۱۵۴). در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، قانون گذار رویکرد قبلی را به طور اساسی تغییر نداد و تنها به صورت محدود و در موارد خاصی چون صلاحیت شخصی (ماده ۷ بند ب) و صلاحیت مبتنی بر تابعیت مجنی علیه (ماده ۸ بند الف)، تنها برای جرایم تعزیری آن را پذیرفت و در تبصره ۲ ماده ۱۱۵، صرفاً در قلمرو مجازات های تعزیری غیرمنصوص شرعی (پوربافرانی، پیشین: ۷۵) مورد تأیید قرار داد.

این رویکرد محدود، در عمل منجر به شکل گیری رویه یکسانی نشده است. برخی با تکیه بر میثاق، استناد به ماده ۱۴ آن را برای جلوگیری از محاکمه مجدد جایز می دانند (خالقی، ۱۳۸۸: ۲۵۹). در مقابل، برخی دیگر قاعده را با مبانی شرعی در تضاد می بینند. به نظر می رسد قانون گذار ایران تصمیم شفافی اتخاذ نکرده و تنها به پذیرش بسیار محدود قاعده در حوزه تعزیرات اکتفا کرده است. حتی اداره حقوقی قوه قضائیه نیز با وجود تلاش برای پذیرش قاعده، با ابهامات موجود مواجه است.

اداره حقوقی ایران در یک نظریه مشورتی، با استناد به ماده ۳ قانون مجازات اسلامی (صلاحیت سرزمینی)، تعقیب مجدد فردی را که در خارج از کشور محاکمه و مجازات شده است، خلاف اصول کلی دادرسی کیفری دانسته و آن را مجاز نشمرده است، مگر در مواردی که قانون صراحتاً خلاف آن را بیان کرده باشد.

نظریه اداره حقوقی از جنبه‌های مختلف چون **عدم الزام‌آوری** است (نظریه اداره حقوقی فتوا و قانون لازم‌الاجرا نیست، بلکه تنها یک نظر مشورتی است). **استناد نامربوط** (استناد به ماده ۳ که ناظر بر صلاحیت سرزمینی است برای نفی صلاحیت در مورد جرایم ارتكابی در خارج از کشور مغالطه‌آمیز است؛ چرا که این ماده اساساً به صلاحیت شخصی یا واقعی برای جرایم خارج از قلمرو نمی‌پردازد) و **ابهام در اصول** (استدلال بر مبنای «اصول کلی دادرسی کیفری» که خود محل مناقشه است؛ چون پذیرش یا عدم پذیرش این اصول مانند منع محاکمه مجدد در نظام حقوقی ایران روشن و قطعی نیست) دچار اشکال است.

پرسش نهایی آن است که چرا قانون‌گذار ایران پس از انقلاب، بر خلاف قانون ۱۳۵۲، این قاعده را به طور کلی نپذیرفته و تنها در مجازات‌های تعزیری آن را لحاظ کرده است؟ پاسخ اولیه‌ای که به ذهن می‌رسد، این است که قانون‌گذار، قاعده منع محاکمه مجدد را در تضاد با مبانی فقهی حاکم بر نظام جمهوری اسلامی ایران می‌داند؛ چنانکه فتاوی مبتنی بر این مبانی شاهد این مدعا است.

جایگاه قاعده در حقوق افغانستان

قانون جزای افغانستان جرایم را به دو بخش تقسیم کرده است. نخست جرایم تعزیری که توسط این قانون تنظیم می‌شوند و دو دیگر، جرایم حدود، قصاص و دیات که مطابق احکام فقه حنفی مجازات می‌گردند (ماده اول قانون جزا). اما در مورد تعزیرات، قاعده منع محاکمه مجدد در ماده ۱۹ قانون جزا با دو استثناء پذیرفته شده است:

نخست در ماده ۶ که مربوط به استرداد اموال و جبران خسارت مالی است. اگر متهم از طریق جرم مالی به دست آورده یا خسارتی وارد کرده باشد، محاکمه مجدد برای بازپس دادن مال یا جبران خسارت مجاز است.

دوم در ماده ۷ که مربوط به حق الناس (حق العبد) است. این ماده حق مدعی خصوصی را برای استرداد یا مطالبه خسارت محفوظ می‌دارد، حتی اگر متهم در دادگاه خارجی تبرئه شده باشد. بر این اساس، دیه نیز که در فقه حنفی بیشتر جنبه جبران خسارت دارد تا مجازات، احتمالاً تحت این استثناء قرار می‌گیرد. مطابق ماده ۱۹، بار اثبات محاکمه یا مجازات قبلی در خارج از کشور به عهده محکوم است. مطابق ماده ۲۰، مدت حبس یا توقیف در خارج از کشور در صورتی در افغانستان محاسبه می‌شود که عمل ارتكابی در افغانستان نیز جرم باشد (شرط جرم انگاری متقابل).

اما در مورد حدود، قصاص و دیات؛ چون مجازات این جرایم به فقه حنفی واگذار شده است، برای نگاه این فقه به قاعده منع محاکمه مجدد، نیاز به بررسی جداگانه مبانی فقه حنفی وجود دارد.

جایگاه قاعده در فقه حنفی و بحث ولایت بر محل

ابوحنیفه با تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالکفر، معتقد است احکام شریعت اسلام در مورد جرایمی که یک مسلمان یا ذمی در خارج از دارالاسلام (دارالحرب) مرتکب شود، اجرا نمی‌گردد (عوده، ۱۳۷۳: ۴۰). این حکم اعم از آن است که مرتکب ساکن دارالاسلام باشد و به دارالحرب سفر کند و بازگردد، یا ساکن دارالحرب باشد و پس از ارتکاب جرم در دارالاسلام اقامت کند. از نظر ابوحنیفه، مسأله اصلی التزام فرد به احکام اسلام نیست، بلکه ولایت و قدرت امام (حاکم) برای اقامه حد است. وجوب اقامه حد مشروط به قدرت است و امام در لحظه ارتکاب جرم در دارالحرب، هیچ ولایت و قدرتی بر آن مکان و مرتکب ندارد. بنابراین، مجازات واجب نیست (عوده، همان: ۴۰). لذا حکم به مجازات، ولایت بر محل وقوع جرم در زمان ارتکاب آن را اقتضا می‌کند و دولت اسلامی بر این محل ولایتی ندارد.

اما این دیدگاه یک استثنا دارد که عبارت است از ضمان مالی (دیه و خسارت). دادگاه‌های دارالاسلام صلاحیت رسیدگی به ادعاهای ضمان مالی (مثل دیه) ناشی از جرم واقع شده در دارالحرب را دارند و باید به آن حکم کنند. دلیل این است که از منظر فقه حنفی، دیه اگرچه از جهتی مجازات است، اما بیشتر به عنوان تعویض و جبران خسارت در نظر گرفته می‌شود و نه یک مجازات محض. بنابراین، دادگاه‌ها از اجرای مجازات‌های محض (مانند حدود) منع شده‌اند، اما می‌توانند به موضوع جبران خسارت که ماهیت حقوقی-مدنی دارد، رسیدگی کنند (عوده، همان: ۴۳).

این مبنا با ماده ۱۸ قانون جزای افغانستان که مقرر می‌دارد: «هر افغان که در خارج افغانستان مرتکب جرم شود، در صورت مراجعت طبق قانون مجازات می‌شود» در تعارض کامل قرار دارد. زیرا قانون افغانستان صلاحیت فرا سرزمینی قائل شده، در حالی که طبق نظر ابوحنیفه (به نقل از عوده)، اساساً به دلیل عدم ولایت بر محل وقوع جرم، مجازات متفی است. اما برای دیدگاه ابوحنیفه استدلالی وجود دارد.

به اعتقاد عوده، کلیه کشورهای اسلامی، علی‌رغم داشتن حکومت‌های مختلف، یک سرزمین واحد محسوب می‌شوند. بنابراین، اگر فردی در یک کشور اسلامی بر خلاف مقررات شرع (مثلاً به جای حد شرعی، به مجازات دیگری) محاکمه و مجازات شود، دولت اسلامی دیگر موظف است مجازات شرعی اصلی را بر او اعمال کند. این اقدام «اجرای احکام» و «نهی از منکر» است که بر هر دولت اسلامی واجب شمرده شده است (عوده، همان: ۴۸).

عدم تأثیر مرزها بر حرمت فعل و مجازات آن: از نظر این فقها، اختلاف دارالاسلام و دارالحرب در حرمت ذات یک فعل، تأثیری ندارد. اگر عملی ذاتاً حرام و مجازات‌پذیر است، مکان ارتکاب آن (خواه در دارالاسلام

یا دارالحرب) نمی‌تواند مجازات شرعی آن را ساقط کند. در نتیجه، محاکمه و مجازات مجدد در دارالاسلام مجاز و لازم است. عوده خاطر نشان می‌سازد که در مورد جرایم تعزیری، ولی امر (حاکم) حق عفو جرم یا مجازات را دارد (عوده، همان: ۴۸).

اگرچه ابویوسف (از بزرگان مذهب حنفی) در اصل «عدم جریان احکام شریعت برای جرایم واقع شده در دارالحرب» با ابوحنیفه هم‌عقیده است، اما نظرش در مورد مجازات مستأمن (کسی که تحت امان وارد دارالاسلام است) با او متفاوت است (عوده، همان: ۴۴). بر خلاف دیدگاه ابوحنیفه، سایر مذاهب فقهی اهل سنت (مالکی، شافعی و حنبلی) و همچنین برخی صاحب‌نظران معاصر، قاعده منع محاکمه مجدد را نمی‌پذیرند و قائل به جواز محاکمه و مجازات مجدد هستند.

چنانکه ملاحظه شد، همانگونه که در فقه حنفی و حقوق جزای افغانستان در مورد رد و پذیرش این قاعده اختلاف نظر وجود دارد، در فقه امامیه نیز این حکم جاری است؛ چون شیخ طوسی، خوانساری، مقدس اردبیلی، امام خمینی و آشتیانی با استناد به قاعده لاضرر، لاجرح و مصلحت آن را پذیرفته‌اند، در حالی که نجفی (صاحب جواهر)، علامه حلی و شهیدین آن را رد کرده‌اند. برخی فقهای معاصر این قاعده را در مجازات‌های حدود، قصاص و دیات رد کرده‌اند، اما اجرای آن در تعزیرات را منوط به نظر حاکم دانسته‌اند. برخی دیگر با تفکیک بین حق‌الله و حق‌الناس، در حق‌الناس (مانند قتل) در صورت رضایت مجنی‌علیه یا اولیای دم آن را پذیرفته‌اند، اما در حدود آن را رد کرده و در تعزیرات آن را منوط به نظر حاکم دانسته‌اند.

در قانون افغانستان (بخش فقهی)، به دلیل عدم ولایت حاکم اسلامی بر محل در زمان وقوع جرم، این قاعده اساساً موضوعیت ندارد و حاکم حتی ملزم به اجرای احکام اولیه نیست. اجرای قاعده در بخش تعزیرات با دو استثنا پذیرفته شده است. در حقوق ایران، این قاعده تنها در تعزیرات غیرمنصوص پذیرفته شده و در حدود، قصاص و دیات رد شده است که مطابق با دیدگاه برخی متقدمان و اکثر فقهای معاصر شیعه است.

نتیجه

میان حقوق ایران و افغانستان در مورد این قاعده چند شباهت وجود دارد. **شباهت نخست** آن است که هر دو کشور این قاعده را در مورد تعزیرات پذیرفته‌اند و **شباهت دوم** در شرایط پذیرش قاعده است. شرایط پذیرش قاعده در هر دو قانون یکسان‌اند؛ **نخست** مجازات درباره متهم اجرا و یا تبرئه شده باشد و **دوم** علل منع، موقوفی یا سقوط دعوا و مجازات موجود باشد. علاوه بر شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز میان هر دو نظام تقنینی جود دارد که در ذیل اشاره می‌شود.

نخست (شرایط برای اتباع خارجی)

در حقوق ایران برای متهم خارجی، جرم انگاری متقابل با کشور محل وقوع جرم، شرط است. برای تبعه ایرانی، جرم بودن عمل در ایران کافی است؛ اما در حقوق افغانستان، قانون به «شخصی که ثابت نماید» اشاره کرده که اعم از تبعه داخلی و خارجی است و صراحتی به جرم انگاری متقابل ندارد، اما ماده ۱۸ برای اتباع افغانستان این شرط را گذاشته است.

دوم (حدود، قصاص و دیات)

در حقوق ایران قاعده در حدود، قصاص، دیات و تعزیرات منصوص پذیرفته نشده است. اما در افغانستان حکم این جرائم به فقه حنفی واگذار شده که در آن به دلیل عدم ولایت حاکم، محاکمه مجدد اساساً موضوعیت ندارد و در عمل اجرا نمی‌شود.

سوم (تعزیرات منصوص و غیرمنصوص)

در افغانستان میان تعزیرات منصوص و غیرمنصوص تفکیک قائل نشده و قاعده در همه تعزیرات پذیرفته شده است؛ در حالیکه در قانون ایران قاعده فقط شامل تعزیرات غیرمنصوص می‌شود.

چهارم (استثناها)

در حقوق افغانستان قاعده دو استثنا (مواد ۶ و ۷) دارد؛ اما در قانون ایران، قاعده هیچ استثنایی ندارد و همه تعزیرات غیرمنصوص را شامل می‌شود.

پنجم (احتساب مجازات‌های قبلی)

طبق قانون ایران اگر متهم «بعضاً» (حتی بخشی) از مجازات را در خارج گذرانده باشد، دادگاه ایران صلاحیت مجازات مجدد ندارد؛ اما در حقوق افغانستان فقط مدت توقیف و حبس (و آن هم مشروط به جرم انگاری متقابل، ماده ۲۰) قابل احتساب است.

ششم (صلاحیت واقعی)

طبق قانون ایران در صلاحیت واقعی (مواد مهم مانند جرائم علیه امنیت)، میزان محکومیت فقط در مجازات‌های تعزیری قابل محاسبه است؛ اما در حقوق افغانستان به نظر می‌رسد قاعده منع محاکمه مجدد

حتی در صلاحیت واقعی نیز پذیرفته شده است، زیرا افغانستان میثاق‌های بین‌المللی (ماده ۷ قانون اساسی) را پذیرفته و استثنای صریحی در این مورد وجود ندارد.

هفتم (بار اثبات)

در قانون ایران بار اثبات به طور مطلق بر عهده متهم نیست و از هر طریقی که ثابت شود، قاعده جاری می‌شود. اما در حقوق افغانستان، مسئولیت اثبات با تعبیر «شخصی که ثابت نماید...» به طور صریح بر عهده خود متهم گذاشته شده است.

اما در نظام فقهی حاکم بر دو کشور، میان فقه امامیه و حنفی در این مورد هیچ نقطه مشترکی در مورد این قاعده وجود ندارد. فقه حنفی به دلیل عدم ولایت حاکم بر مجازات در دارالکفر، اساساً این قاعده موضوعیت ندارد و در دارالاسلام نیز با اجرای یک مجازات، مجازات مجددی وجود نخواهد داشت. اما در فقه امامیه برای مرتکب جرم در دارالکفر محاکمه و مجازات در نظر گرفته و طبق نظر اکثر فقها، محاکمه مجدد را جایز می‌داند.

همین قاعده عدم اشتراک، میان حقوق ایران و فقه حنفی نیز حاکم است. از آنجا که حقوق ایران مبتنی بر فقه امامیه است، با فقه حنفی وجه مشترکی ندارد؛ در حالیکه میان حقوق افغانستان و فقه حنفی رابطه برقرار است. از آنجا که حقوق افغانستان مبتنی بر فقه حنفی است، هردو در این زمینه رویکرد یکسانی دارند.

منابع:

۱. اردبیلی، احمد (۱۴۱۷). مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم.
۲. امام خمینی، روح الله (۱۳۸۷). تحریر الوسیله. مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۴، قم: انتشارات دارالعلم، چاپ دوم.
۳. آشتیانی، میرزا محمد حسن (۱۳۸۳). کتاب القضاء، ج ۱، تصحیح علی اکبر زمانی نژاد، قم: زهیر، چاپ اول.
۴. آل حبیب (به اهتمام)، اسحق (۱۳۷۸). دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۵. پوربافرانی، حسن (۱۳۹۳). حقوق جزای بین الملل. تهران: جنگل، چاپ هفتم.

۶. توجهی، عبدالعلی و قربانی قلجلو، مهدی (۱۳۹۰). ممنوعیت محاکمه و مجازات مجدد در حقوق کیفری ایران و تعارض آن با اسناد بین المللی. مجله حقوقی بین المللی، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی ریاست جمهوری، سال ۲۸، شماره ۴۹.
۷. حبیب زاده، محمد جعفر و اردبیلی، محمد علی وجانی پور، مجتبی (۱۳۸۴). قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد در حقوق کیفری بین المللی. فصلنامه مدرس علوم انسانی، ویژه نامه حقوق.
۸. خالقی، علی (۱۳۸۸). جستارهایی از حقوق جزای بین الملل. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش.
۹. خمینی، روح الله (۱۴۰۸). تحریر الوسیله، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۱۰. خوانساری، سید احمد (۱۳۶۴). جامع المدارک، ج ۶، تهران: مکتبه الصدوق، چاپ دوم.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). مبانی تکمله المنهاج. ج ۱، نجف اشرف: مطبعه الآداب.
۱۲. رابرت کرایر و دیگران (۱۳۹۳). درآمدی بر حقوق و آیین دادرسی بین المللی کیفری. مترجمان: فخر، حسین و کوهی، داود، تهران: مجد، چاپ اول.
۱۳. رضوی فرد، بهزاد (۱۳۹۲). حقوق کیفری بین المللی عمومی. ج ۱، تهران: میزان، چاپ اول.
۱۴. صانعی، یوسف (۱۳۸۴). اسفئات قضایی، ج ۱، تهران: نشر میزان، چاپ دوم.
۱۵. طوسی، محمد (۱۴۲۵). کتاب الخلاف. تحقیق سید علی خراسانی و همکاران، ج ۵، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم.
۱۶. طوسی، محمد (بی تا). المبسوط. تصحیح و تعلیق محمد باقر بهبودی، ج ۷، بی جا: مکتبه الرضویه.
۱۷. عاملی، محمد (بی تا). الروضه البهیة، ج ۳، بیروت: دارالعالم الاسلامی.
۱۸. عوده، عبدالقادر (۱۳۷۳). التشريع الجنایی. ج ۲ مترجمان ناصر قربان نیا و دیگران. بی جا: نشر میزان، چاپ اول.
۱۹. قپانچی، حسام و صفری، صادق (۱۳۹۴). مبانی فقهی احیای قاعده منع مجازات مجدد در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲. مجله پژوهش های فقهی، دوره ۱۱، شماره ۱.

۲۰. کریانگ ساک، کیتی چایساری (۱۳۸۳). حقوق بین المللی کیفری. مترجم: بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، تهران: سمت، چاپ اول..

۲۱. محمد نسل، غلامرضا (۱۳۸۵). مجموعه مقررات دیوان بین المللی کیفری. تهران: دادگستر، چاپ اول.

۲۲. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، ج دوم، تهران، جنگل، ۱۳۸۹، چاپ دوم، ص ۱ و ۲.

۲۳. میرخلیلی، سید محمود و رحمانی نعیم آبادی، علیرضا و سالاری فر، ابوذر (۱۳۹۳). بسترهای توسعه اعمال قوانین جزایی در مکان. مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۸،

۲۴. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۸). دادگاه کیفری بین المللی. تهران: دادگستر، چاپ پنجم.

۲۵. نجفی، محمدحسن (۱۳۸۵). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.

قوانین:

۱. قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲

۲. قوانین جزایی افغانستان

۳. قانون اساسی افغانستان

۴. ریاست نشرات (۱۳۸۸). قوانین جزایی. کابل: مطبعه صنعتی احمد.